**بررسي علت عدم حضور سليمان بن صرد در كربلا**

عبدالرضا عرب ابوزيدآبادي\*

چكيده

سليمان بن صرد خزاعي از بزرگان و رهبران شيعه عراق و از اصحاب و ياران نزديك امامان نخستين شيعه است كه در بيشتر حوادث سياسي، به ويژه جنگ‌هاي دوران امام علي و امام حسن? در كنار امامان حضور داشته و سابقه درخشاني از خود به جاي گذاشته است. وي با اينكه طلايه‌دار نهضت دعوت از امام حسين? براي آمدن به عراق است، اما خود در حادثه عاشورا غايب بوده است. درباره علت غيبت او در حادثه عاشورا همواره ديدگاه‌ها و احتمال‌هايي مطرح بوده است كه در اين نوشتار به نقد و بررسي آنها پرداخته مي‌شود. نگاه واقع‌بينانه به عملكرد او مي‌تواند زمينه را براي برداشت‌هاي عبرت‌آموز از تاريخ، به ويژه در ارتباط با نقش خواص در رقم زدن سرنوشت تاريخ فراهم سازد. در نهايت، در مورد علت حضور سليمان بن صرد در كربلا، هر چند اقوال مختلفي در توجيه غيبت او مطرح شده، اما مي‌توان نتيجه گرفت كه او در ياري امام حسين? كوتاهي كرده است.

كليد واژه‌ها

سليمان بن صرد خزاعي، امام حسين?، كربلا، عاشورا و توابين.

مقدمه

بي‌ترديد قيام خونين عاشورا و در پي آن، نهضت تبليغي اهل بيت? به رهبري امام سجاد? و زينب كبري?، روح بيداري، آزادگي، ظلم‌ستيزي، مقاومت و ايثار و جانفشاني در راه حق را در كالبد مرده جامعه اسلامي دميد و بخش وسيعي از جامعه اسلامي را كه در خواب غفلت به سر مي‌برد، بيدار كرد. اين حادثه، به ويژه خواص جامعه اسلامي را كه از قافله كربلا عقب مانده و نتوانسته بودند رسالت سنگين خود را به درستي ايفا كنند و در شرايط حساس و بحراني امام خود را تنها گذاشته بودند، به خود آورده و موجب توجه آنها به تقصير و اشتباهشان شده بود. شيعيان عراق به دليل عدم تصميم‌گيري مناسب و اقدام به موقع، از حركت اصلاحي امام حسين? جا مانده بودند، از اين رو بسيج همگاني شيعيان پس از عاشورا و برپايي قيام خونين توابين تأثير چنداني نداشت. اگر انتخاب عراق از سوي امام حسين? و پافشاري بر آن را بر اساس معادله‌هاي معقول و محاسبه عقلاني اوضاع و شرايط مناسب عراق ارزيابي كنيم، بي‌گمان سيل نامه‌نگاري‌هاي مردم عراق به امام و بيعت گسترده آنان با نماينده امام، يعني مسلم بن عقيل از جمله شرايط زمينه‌ساز براي انتخاب عراق بوده است. گرچه در جمع نامه‌نگاران به امام گروه‌هاي مختلف سياسي با انگيزه‌هاي گوناگون وجود داشتند، اما طلايه‌دار نامه‌نگاري و دعوت از امام، شيعيان مشهور عراق بودند؛ كساني كه در كربلا كمترين حضور را داشتند.

نهضت توابين به رهبري سليمان بن صرد خزاعي سرحلقه قيام‌هاي شيعي عراق و از شاخص‌ترين پيامد‌هاي اجتماعي واقعه عاشوراست. منطق قيام توابين جبران اشتباه تاريخي آنها در ياري نكردن امامشان است؛ و عدم حمايت از امام را گناهي مي‌دانستند كه تنها با كشتن قاتلان امام يا كشته شدن خودشان قابل جبران است. بنابراين، نخستين پرسش درباره توابين علت عدم حضور آنها در كربلاست. اين پرسشي است كه در مورد ديگر خواص شيعه، مانند محمد حنفيه، عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر همواره مطرح بوده و پاسخ‌هاي متفاوتي به آن داده شده است.

در اين نوشتار به مسئله عدم حضور سليمان بن صرد از بزرگان شيعه كوفه در قيام كربلا پرداخته و بدون هيچ پيش داوري، ديدگاه‌هاي مختلف در اين باره با معيارهاي نقد تاريخي بررسي شده است.

الف) معرفي اجمالي سليمان بن صرد

سليمان بن صرد بن جون بن ابي جون خزاعي از شيعيان بزرگ و اصحاب اميرمؤمنان، امام حسن و امام حسين? است. كنيه او ابومطرف است. گفته مي‌شود درجاهليت نام او يسار بوده كه پيامبر آن را به سليمان تغيير داده است. او از نخستين مسلماناني است كه در كوفه ساكن شد و در آنجا براي خود خانه‌اي ساخت. او در سال65 ق و در سن 93 سالگي چشم از جهان فرو بست. بنابراين مي‌توان گفت كه سال تولد او 28 سال پيش از هجرت بوده است. در خصوص صحابي بودن او اختلاف نظرهايي وجود دارد. بيشتر منابع اهل سنت او را از اصحاب پيامبر? دانسته و دست‌كم معتقدند كه او پيامبر را درك كرده، هرچند چندان مصاحبتي با پيامبر نداشته است، اما در عين حال روايت‌هايي را از طريق وي از پيامبر نقل كرده‌اند. با اين همه، فضل بن شاذان تصريح مي‌كند كه او از تابعين بوده و نه از اصحاب.

مورخان شيعه و سني از شخصيت سليمان به نيكي ياد كرده‌اند و او را با اوصافي، نظير فضيلت، شرافت، زهد، تقوا و نفوذ كلمه ستوده‌اند.

سليمان بن صرد از شيعيان خاص اميرالمومنين علي? بود. او در همه يا بيشتر جنگ‌ها در كنار امام حضور داشت. نامه اميرالمؤمنين علي? به سليمان بن صرد در جبل، گوياي اين است كه وي يكي ازكارگزاران آن حضرت در آن منطقه بوده است.

فرماندهي بخشي از سپاه امام در صفين و مبارزه شجاعانه و جنگ تن به تن با حوشب و كشتن او، كارنامه نظامي سليمان را درخشان ساخته است. پس از آنكه امام ناچار تن به حكميت داد، سليمان با چهره مجروح نزد امام آمد. امام وقتي صورت مجروح و خون آلود سليمان را ديد اين آيه شريفه را تلاوت فرمود: ]فَمِنْهُمْ مَنْ قَضي نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِيلاً( و خطاب به سليمان فرمود:

تو از جمله كساني هستي كه منتظر شهادت‌اند و عهد خود را دگرگون نمي‌كنند. آنگاه سليمان به امام عرض كرد: اي اميرمؤمنان! به راستي اگر شما ياراني داشتيد هرگز پيمان حكميت را نمي‌پذيرفتيد. به خدا سوگند من در ميان جمعيت رفتم و تلاش كردم تا آنها را به وضع نخست برگردانم، اما كسي كه در او خيري باشد نيافتم مگر گروهي اندك.

با اين همه، مضمون نامه‌اي كه عبدالله بن مسعود به سليمان براي دعوت در جنگ صفين نوشته، ابهاماتي درباره او پديد مي‌آورد. ابن‌مسعود با اشاره به آيه بيستم سوره كهف: «اگر بر شما پيروز شوند شما را سنگ‌سار خواهند كرد يا به آيين خودشان بر مي‌گردانند و هرگز روي رستگاري نخواهيد ديد» به سليمان مي‌نويسد: پس بر تو واجب است كه براي جهاد كوشش، و با اميرمؤمنان پايداري كني. لحن ترغيبي اين نوشتار كوتاه مي‌تواند مؤيد اين نظر باشد كه سليمان دچار ترديد بوده است.

اما حضور يا عدم حضور او در جنگ جمل از مسائل جنجالي و اختلافي مورخان درباره اوست. بيشتر منابع از تخلف و سرپيچي و عدم حضورش در جنگ جمل حكايت دارند و نوشته‌اند كه به اين علت علي? او را توبيخ و سرزنش كرد. البته متن روايات دراين زمينه با هم اختلاف دارد.

بلاذري چنين مي‌نويسد:

[پس از جنگ جمل] سليمان بن صرد امام علي? را در منطقه نجران در نزديكي كوفه ملاقات كرد. علي? صورت خود را از او برگرداند تا آنكه داخل كوفه شد و از آنجا كه سليمان از حضور در جنگ جمل سرباز زده بود، امام او را سرزنش كرد و فرمود: تو دچار ترديد شدي و گوش خواباندي و نيرنگ به كار بستي در حالي كه تو از مورد اعتمادترين افراد نزد من بودي [منظور امام اين است كه از مثل تو چنين تخلفي بعيد است]. سليمان از امام معذرت خواست و عرض كرد: دوستي مرا نگهدار و در آينده، خيرخواهي من خالص‌تر خواهد بود.

بلاذري گزارش‌هاي ديگري نيز درباره اين ماجرا در كتاب خود آورده است كه برخي از آنها از نظر محتوا مخدوش به نظر مي‌رسد. علاوه بر اين در سلسله سند اين روايت در برخي نقل‌ها، افرادي وجود دارند كه متهم به كذب و وضع هستند. از اين رو برخي علماي شيعه، همچون آيت‌الله خويي اين روايت را نمي‌پذيرند و تخلف سليمان از جنگ جمل را ناشي از عذري موجه از جانب سليمان مي‌دانند.

شايد بتوان اعراض سليمان از جنگ جمل و همچنين پافشاري او بر جنگ صفين را ناشي از انگيزه‌هاي قومي و قبيله‌اي او دانست. اين مطلب را خصومت‌هاي كهنه ميان قحطاني‌ها و عدناني‌ها كه بعدها در قالب كشمكش عراقي‌ـ شامي مجدداً نمود يافت، و درك رفتارهاي سياسي اشخاصي چون سليمان كه خود يكي از بزرگان قبايل عرب جنوبي است، امكان‌پذير مي‌سازد. به هر حال، با يك نگاه بدبينانه مي‌توان اصرار سليمان بر ادامه جنگ با شاميان در صفين و مخالفت با صلح در صفين و در دوران امام حسن? و همين‌طور اصرار او بر متوجه كردن نبرد با شاميان و نه كوفيان در نهضت توابين را با انگيزه‌هاي قومي قبيله‌اي تفسير كرد. البته بايد به اين نكته هم توجه داشت كه تاريخ در كشف انگيزه‌هاي حقيقي و دروني افراد، ناتوان است.

چنان‌كه گفتيم سليمان از جمله ياران و شيعيان امام حسن مجتبي? بوده، اما نسبت به صلح امام با معاويه ديدگاه انتقادي داشته و از جمله كساني است كه امام را بعد از صلح با معاويه «مذّل المومنين» خطاب كرده است. او اعتراض خود را نسبت به صلح اينگونه براي امام? بيان مي‌دارد:

تعجب ما از بين نمي‌رود كه چگونه با معاويه بيعت كردي، در حالي كه غير از شيعيان تو از مردم بصره و حجاز، چهل هزار جنگجو از مردم كوفه و به اندازه آن‌ها، فرزندانشان و پيروانشان با تو بودند. علاوه بر اين تو در صلح، چيزي را به عنوان وثيقه صلح، و نيز سهم و بهره‌اي از بيت‌المال نگرفته‌اي و معاويه به تو وعده‌اي داده كه وفا نكرده است... پس هرگاه بخواهي، به من اجازه بده وارد كوفه شوم و كارگزار معاويه را بيرون نموده، بر كناري او را به مردم اعلام نمايم تا با معاويه مقابله به مثل كرده باشي، زيرا خداوند خائنان را دوست ندارد، چون معاويه در عهد و پيمان وشرايط پذيرفته شده خود خيانت كرده است.

مسيب بن نجبه و گروهي ديگر نيز همانند سليمان سخن گفتند. امام حسن? در پاسخ ايشان فرمود:

شما، شيعيان ما و از دوست‌داران ما مي‌باشيد. اگر من تصميمي در كار دنيا داشتم، بهتر عمل مي‌كردم و براي تحقق آن بيشتر پافشاري مي‌نمودم... و آنچه من انجام داده‌ام هدفي جز حفظ خون‌ها نداشتم.

ظهور جدي سليمان در صحنه سياست، بيشتر در زمان امامت امام حسين? رخ داده است. او از پيشگامان نهضت نامه‌نگاري و دعوت از امام حسين? است. آنگاه كه خبر هلاكت معاويه و خلافت يزيد به كوفه رسيد و شيعيان از عدم پذيرش بيعت امام با يزيد آگاهي يافتند و امام را در آستانه قيام و مبارزه با نظام اموي ديدند، در منزل سليمان گرد هم آمدند و درباره آينده امت اسلامي چاره‌جويي كردند. انتخاب منزل سليمان به عنوان مركز سازمان‌دهي و اتاق فكر شيعه در اين دوره، نشانه جايگاه والاي سليمان نزد شيعيان كوفه است و بر همين اساس نيز او بعدها به رهبري نهضت شيعي توابين برگزيده شد.

نكته قابل توجه آنكه سليمان پيش از نگارش نامه و دعوت از امام، از شيعيان تعهد جدي مي‌گيرد كه امام را ياري كنند و به هيچ وجه او را تنها نگذارند. گرچه سليمان، ضعف و سستي ايمان و عدم وفاداري كوفيان را پيش‌بيني مي‌كرد، اما پيش‌بيني اين امر چندان كار دشواري نبود، زيرا كوفيان سابقه بي‌وفايي و بدعهدي با امامان پيشين را دركارنامه سياه خود داشتند.

از سران شيعه كه نامشان در سرآغاز نامه‌ها به امام حسين? درج شده بود، تنها حبيب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه توانستند يا خواستند كه در كربلا حضور يابند، ولي ساير سران شيعه كوفه در كربلا غايب بوده‌اند.

درباره علت عدم حضور سران شيعه كوفه در كربلا، از جمله سليمان، ديدگاه‌هاي متعددي مطرح شده است كه به تبيين و نقد هريك مي‌پردازيم.

ب) علل عدم حضور سليمان در حادثه عاشورا

1. زنداني بودن سران شيعه از لحظه قيام مسلم تا بعد از عاشورا

با حضور عبيدالله بن زياد در كوفه اوضاع كاملاً به ضرر شيعيان دگرگون شد. عبيدالله تصميم جدي خود را براي از بين بردن مسلم و اطرافيان او به كار بست و تعداد زيادي از شيعيان را در زندان‌ها حبس كرد. گرچه در هيچ يك از منابع اصيل تاريخي گزارش قطعي از زنداني شدن سليمان، مسيب، رفاعه و ديگر سران توابين بيان نشده است، اما برخي از عالمان شيعه معتقدند كه امثال سليمان نيز به دليل زنداني بودن نتوانستند مسلم را ياري دهند و در كربلا حضور يابند. برخي از پژوهشگران در تاريخ شيعه مي‌نويسند:

دوازده هزار نفر در زندان‌هاي عبيدالله در حبس به سر مي‌بردند و عده زيادي از اين زندانيان از زعما و بزرگان و سران قوم به شمار مي‌رفتند، از قبيل مختار، سليمان بن صرد، مسيب بن نجبه، رفاعه بن شداد و ابراهيم بن مالك اشتر.

چند شاهد تاريخي، اين احتمال را تأييد مي‌كند:

الف‌ـ با توجه به سابقه درخشان اين بزرگان در همراهي با امامان شيعه و حضور چشم‌گير در صحنه‌هاي نظامي و حتي تندروي نظامي برخي ايشان ـ پيش از اين به آن اشاره شد ـ كه در جريان نهضت خونين توابين نيز تجلي يافت، بسيار بعيد مي‌نمايد كه نداي مظلوميت و استغاثه سيدالشهداء و نماينده او را شنيده باشند و از روي ترس يا ترديد، امام خود را كه مصرانه از او دعوت كرده بودند، تنها گذاشته باشند.

ب‌ـ زماني كه امام حسين? در كربلا متوقف شد، ابن زياد ضمن سخناني خطاب به مردم كوفه از آ‌نها خواست براي مقابله با امام حسين? راهي كربلا شوند. او با تهديد چنين گفت: «از اين پس هر فردي را بيابيم كه از حضور در سپاه، سر باز زده باشد نسبت به او برِيءالذمه خواهم بود».

معناي صريح اين سخن، اين بود كه هر كس به او نپيوندد كشته خواهد شد. از اين‌رو ابن‌زياد به قعقاع بن سويد دستور داد تا در شهر گردش كند و ببيند آيا كسي از سپاه تخلف كرده است يا خير. وي در جست‌وجوي خود، شخصي از قبيله همدان را يافت كه در طلب ميراث خود به كوفه آمده بود. او را نزد عبيدالله برد. عبيدالله فرمان كشتن وي را صادر كرد و پس از آن هيچ بالغي در كوفه، يافت نشد مگر آنكه به لشگرگاه كوفه، يعني نخيله رفت.

بر اين اساس، اهالي كوفه نمي‌توانستند در آن شرايط به كربلا نروند، زيرا نرفتن مصادف با كشته شدن بود. براي شيعياني كه نمي‌خواستند چنين كنند دو راه بود: يا مخفيانه به امام بپيوندند و يا از كوفه بگريزند. حال با توجه به اينكه سليمان و دوستانش در كربلا حاضر نبودند و خبري از فرار آنها ثبت نشده و نيز فرار با روحيه سلحشوري و نظامي آنان سازگار نيست، اين احتمال كه آنها در زندان به سر مي‌بردند، تقويت مي‌شود.

ج ـ امام حسين? در روز عاشورا بسياري از نويسندگان نامه‌ها را مورد خطاب و سرزنش قرار داد كه چگونه او را دعوت كرده‌اند ولي اكنون او را تنها گذاشته‌اند، اما نامي از بزرگان شيعه به ميان نمي‌آورد، حال آنكه اگر آنها در اين باره كوتاهي كرده بودند بيش از ديگران مستحق توبيخ و سرزنش بودند. بنابراين قطعاً امثال سليمان از پيوستن به امام حسين? عذري داشته‌اند. اما همچنان‌كه گفتيم هيچ منبع اصيل تاريخي اين امر را تأييد نمي‌كند. علاوه بر اين، برخي ديگر از بزرگان شيعه مانند حبيب بن مظاهر در زندان نبوده‌اند، در حالي كه آنان نيز از شيعيان سرشناس و دعوت‌كنندگان امام حسين? بودند و اگر قرار بود سران شيعه دست‌گير و زنداني شوند، حبيب بن مظاهر نيز بايد دست‌گير مي‌شد.

2. وجود مانع براي حضور در كربلا

عبيدالله بن زياد تدابيري انديشيد تا مردم نتوانند خود را به امام برسانند. او كوفه را به شدت تحت كنترل قرار داده بود. وي عريف‌ها را مسئول هرگونه اغتشاش دانست و تهديد كرد كه اگر عريفي خبري را از عبيدالله مخفي بدارد به دار آويخته مي‌شود. همچنين وي در اطلاعيه‌اي به مردم هشدار داد كه اگر در مورد كسي احتمال داد شده كه قصد پشتيباني و حمايت از حسين? را دارد، بدون محاكمه به دار آويخته، خانه‌اش سوزانده، و اموالش مصادره مي‌شود. وي در ادامه اين اقدامات با تشكيل حلقه‌هاي امنيتي، شديداً از ورود و خروج افراد به قلمرو كوفه جلوگيري كرد. به حصين بن نمير دستور داده بود تا منطقه بين قادسيه و قطقطانه را مراقبت كند و اجازه ندهد كسي از آنجا به سمت حجاز برود، و به اين بهانه به امام بپيوندد. او به والي خود در بصره نيز نوشت تا ديده‌باناني را بگمارد و تمامي راه‌ها را كنترل كنند و اگر كسي عبور كرد او را دست‌گير كنند. همچنين دستور داد تا راه‌هاي بين واقصه به طرف جاده شام تا جاده بصره را كنترل كنند و اجازه ندهند كسي ورود و خروجي داشته باشد. حتي يكبار حبيب بن مظاهر، قوم بني‌اسد را كه در همان نزديكي بودند، دعوت به همكاري با امام حسين? كرد، اما سپاه عبيدالله بين هفتاد نفر از آنان كه به سمت كربلا حركت كرده بودند، و سپاه امام جدايي انداخت و اجازه نداد به امام بپيوندند.

با اين حساب، چگونه براي شيعيان ممكن بود تا خود را به امام برسانند و امام را ياري كنند.

اما اين پاسخ نيز صحيح و كافي به نظر نمي‌رسد، زيرا ـ چنان‌كه اشاره شد ـ به رغم اين سخت‌گيري‌ها و كنترل‌هاي شديد، افرادي همچون حبيب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و ديگر افراد به امام پيوستند.

3. عدم پيش بيني شهادت امام حسين?

هنگامي كه امام حسين به كربلا رسيد تا روز عاشوا، هشت روز مانده بود. در اين مدت بسياري از مردم گمان جنگ و درگيري و قتل و كشتار را به ذهن خويش راه نمي‌دادند و سپاه عبيدالله را بيشتر يك تهديد نظامي به شمار مي‌آوردند تا يك فاجعه نظامي. حتي بعضي از فرماندهان سپاه عبيدالله مانند حرّ بن يزيد روز عاشورا از دستور قتل امام تعجب كردند و حرّ پس از آنكه برنامه حمله نظامي و كشتار اهل‌بيت? را جدي ديد به امام ملحق شد. حرّ پس از تشرف به محضر امام با خجالت عرض كرد:

پدر و مادرم به فدايت، من گمان نمي‌كردم كه مسئله به اينجا ختم شود

كه مي‌بينم، بلكه فكر مي‌كردم يكي از چند پيشنهادي كه بر آنها عرضه

كردي مي‌پذيرند و پيش خود گفتم اگر اين قوم را در بعضي امور اطاعت

كنم اشكالي ندارد.

به نظر مي‌رسد بسياري از شيعيان گمان مي‌كردند كه اختلاف امام و بني‌اميه با گفت‌وگو و مصالحه حل خواهد شد و فكر نمي‌كردند يزيد پستي و لئامت خود را به اين حد برساند كه حاضر شود خون بهترين بندگان خدا و تنها يادگار رسول‌الله? را بر زمين بريزد، آن هم در ماهي كه جنگ در آن، هم بر اساس رسوم كهن عرب و هم طبق احكام اسلامي حرام و ممنوع شمرده مي‌شد.

شيعيان پيش از اين نيز صلح امام حسن? با معاويه را ديده بودند و حتي قبل از آن، ماجراي حكميت و متاركه جنگ امام علي? با معاويه را شاهد بودند و اكنون نيز منتظر بودند تا اين نزاع به شيوه‌هاي سابق حل و رفع شود، غافل از آنكه نه يزيد همچون معاويه بود و نه شرايط حاكم بر اين دوره، شرايط عصر امامان پيشين.

گرچه اين احتمال در مقايسه با احتمال‌هاي ديگر نسبت به شيعيان كوفه معقول‌تر به نظر مي‌رسد، اما كاستي‌هايي نيز دارد، زيرا بسياري از افرادي كه امام را از رفتن به كوفه بيم مي‌دادند و حيله و مكر كوفيان را گوشزد مي‌كردند، شهادت امام و يارانش را نيز پيش‌بيني مي‌كردند و امام خود نيز بارها از شهادتش در اين سفر خبر داده بود. بنابراين، شهادت امام با توجه به شرايط و قراين و جوّ حاكم بر عراق از سوي يزيد بر هيچ صاحب بصيرتي پوشيده نبود و دست‌كم احتمال خطر جدي براي امام از سوي سپاه خون‌آشام يزيد كه به هيچ يك از احكام و ارزش‌هاي اسلامي پايبند نبود، وجود داشت و اين، همراهي و آمادگي خاص شيعيان را مي‌طلبيد. اما آنان در ماجراي مسلم نيز به خوبي امتحان شدند و به فرصت‌سوزي پرداختند و هيچ اقدام مؤثري انجام ندادند. از اين رو بايد گفت كه شيعيان در اين زمان در يك حالت بي‌ارادگي و سرگرداني به سر مي‌بردند و فقدان رهبري متفكر و شجاع در كوفه كه شيعيان را متحد و منسجم سازد، به‌ويژه پس از شهادت مسلم بن عقيل، و فقدان رهبري كه خط و مشي سياسي آنها را در اين دوره حساس تبيين كند، شيعه را با بحران روبه‌رو ساخته بود. در حقيقت، شيعه در اين مقطع، سياست سكوت و انتظار را درپيش گرفته و تن به تقدير سپرده بود. هنگام قيام مسلم در كوفه نيز بزرگان شيعه او را تنها گذاشتند شايد به اين بهانه كه آنها با حسين بيعت كرده‌اند و به او وعده ياري و حمايت نظامي داده‌اند نه به مسلم! لذا از ياري مسلم دريغ كردند.

چنانكه گفتيم با توجه به شدت عمل عبيدالله درسركوب شيعيان و شهادت نماينده و سفير امام در كوفه، احتمال بروز هرگونه خطر جدي براي امام وجود داشت و بر اساس همين احتمال، از شيعيان انتظار مي‌رفت كه خود را به امام برسانند و هنگام بروز خطر احتمالي، امام را ياري دهند نه آنكه دست روي دست بگذارند و امور را به روزگار بسپارند. و شايد يكي از دلايل توبه و احساس شديد گناه در شيعيان همين سكوت بي‌جاي آنان بوده است. در برخي منابع آمده است كه تعدادي از اهل كوفه در روز عاشورا بر تپه‌اي ايستاده و دعا مي‌كردند: «اللهم انزل عليه نصرك؛ خدايا نصرت خود را بر حسين نازل فرما»، و خود شاهد غربت و تنهايي امامشان بودند.

4. اشتباه سران توابين در ياري نكردن امام

احتمال جدي ديگري كه درباره علت عدم حضور سران توابين، از جمله سليمان در كربلا وجود دارد، كوتاهي و تقصير آنان در ياري كردن امام حسين? است: در حقيقت، آنان مرعوب شده و به عمد، دست از ياري و نصرت امام كشيدند در حالي كه مي‌توانستند امام را ياري دهند از اين رو دچار اشتباه و گناه بزرگ تاريخي شدند. چند شاهد تاريخي اين احتمال را تقويت مي‌كند:

الف‌ـ اعتراف صريح سران توابين به گناه و اشتباه خود: علاوه بر اينكه غالب مورخان به خطاكار بودن شيعيان در ياري نكردن امام تصريح كرده‌اند، محتوا و ادبيات خطبه‌ها وسخنان آتشين آنان در جريان قيامشان نيز چيزي جز اعتراف به گناه نيست. مسيب بن نجبه نخستين سخنران جمع، چنين گفت:

... خداوند برگزيدگان و بزرگان ما را آزمود و ما را در ياري رساندن به سلاله پيامبر و فرزند دختر رسول‌خدا? غير صادق يافت، در حالي كه پيش از آن، نامه او به ما رسيده بود و سفير او بر ما وارد شده و همه گونه از ما ياري طلبيده بود [يعني با ما اتمام حجت كرده بود]، ولي ما جان‌هاي خود را از او دريغ كرديم تا آنكه در كنار ما به شهادت رسيد. به درستي كه ما نه با دست خود او را ياري داديم و نه با زبان خود از او دفاع كرديم و نه با اموال خود او را حمايت كرديم و نه عشاير و قبايل خود را براي ياري او بسيج كرديم، اينك چه عذري در درگاه خداوند داريم. و آنگاه كه بر رسول خدا وارد شويم در حالي كه فرزندش و حبيبش و ذريه و نسل آن بزرگوار در كنار ما به شهادت رسيدند، نه به خدا قسم هيچ عذري از ما پذيرفته نيست مگر آنكه قاتلين او را بكشيم يا آنكه در طلب خون او كشته شويم... .

بنابراين، ظاهر سخنان و كلمات سليمان و دوستان او بيان‌گر كوتاهي و اشتباه و گناهكار بودن ايشان در ياري نكردن امام است و اساساً مفهوم توبه به معناي اعتراف به گناهكار بودن است؛ چيزي كه منطق حركت توابين را شكل مي‌دهد، همچنان‌كه به اين واقعيت نيز اشاره دارد كه آنها دچار مشكل مشتركي بوده‌اند.

اما كساني كه اين احتمال را پذيرفته‌اند كه سران توابين هنگام قيام عاشورا در زندان بوده‌اند، شايد توبه و احساس گناه ايشان را به دليل فراهم نياوردن زمينه حضور امام در عراق بدانند؛ يعني آنها به علت اينكه نتوانستند درآن مقطع حساس، تصميم صحيحي بگيرند و با تمام توان خود در سازمان‌دهي شيعيان، قدرت را از دست بني‌اميه خارج كنند و امر خلافت را به فرزند رسول‌الله بسپارند، خود را مقصر مي‌دانستند. اما ـ چنان‌كه گفتيم ـ اعتراف صريح آنها به اينكه با اموال و عشاير و قبايل خود به ياري امام نشتافتند، به قبل از عاشورا و ماجراي مسلم نيز مربوط مي‌شود.

ب‌ـ سابقه سليمان در مخالفت با امام علي?: برخي مورخان گفته‌اند كه سليمان در جنگ جمل نيز دست از ياري امام علي? برداشت و مورد سرزنش امام علي? قرار گرفت. سرزنش و توبيخ امام نشان مي‌دهد كه سليمان مقصر بوده است. اعتراض او به صلح امام حسن? و درخواست از امام حسين? براي جنگ با معاويه نشان از ضعف ولايت‌مداري و عدم بينش سياسي بالاي او دارد. وضعيت او در ياري رساندن به مسلم بن عقيل نيز با ابهام روبه‌روست. اين مطلب درباره مسيب بن نجبه نيز صادق است. او نيز سابقه تخلف و سرپيچي از دستور اميرمومنان? را در كارنامه خود دارد؛ آنگاه كه امام او را براي سركوب شورش عبدالله بن مسعده به مكه فرستاد، او را از ملاحظه كاري قومي و قبيله‌اي در برخورد با عبدالله كه از طايفه او بود، برحذر داشت، اما مسيب به رغم هشدار پيشين امام، در برخورد با عبدالله كوتاهي كرد و به دليل رعايت روابط قومي و قبيله‌اي زمينه فرار عبدالله را فراهم آورد، از اين رو علي? او را سرزنش و به سبب اين تخلف، حبس كرد، البته پس از چندي او را عفو و آزاد كرد و بعد او را مسئول زكات كوفه قرار داد.

ابن‌سعد از جمله كساني است كه معتقد است سليمان به دليل روحيه شك و ترديد افراطي نتوانست براي ياري امام حسين? تصميم بگيرد:

سليمان از كساني بود كه به حسين بن علي نامه نوشت تا به كوفه آيد اما زماني كه حسين به كوفه ]طرف كوفه[ آمد از او دريغ كرد و در ركابش نجنگيد، او فردي بود كه بسيار شك و ترديد مي‌كرد، از اين رو زماني كه حسين[?] كشته شد از كردة خود پيشمان شد.

البته نبايد اين نظريه ابن‌سعد را با خوش‌بيني پذيرفت و اين نكته را از نظر پنهان داشت كه بسياري از مورخان و نويسندگان اهل‌سنت در پي آن هستند تا شهادت امام حسين را به گردن شيعيان بيندازند و با پررنگ جلوه دادن گناه شيعه در ياري نكردن امام، شيعه را عامل اصلي فاجعه كربلا بدانند. روشن است كه اين مغالطه‌اي آشكار است و چشم را بر حقايق روشن تاريخ بستن است. گرچه يزيد، حسين بن علي? را با شمشير كوفيان به شهادت رساند، اما روشن است كه كوفه محل حضور اشراف سر سپرده به حاكميت اموي بود و شهري با جمعيت غير متجانس، و با گرايش‌هاي مختلف، و اين تنها شيعيان نبودند كه از امام براي آمدن به كربلا دعوت كردند، بلكه بسياري از اشراف و بزرگان كوفه نيز به امام نامه نوشتند و روز عاشورا هم به روي امام شمشير كشيدند.

ج‌ـ ارزيابي قيام توابين: نكته ديگري كه مي‌تواند در قضاوت ما نسبت به عملكرد سليمان مؤثر باشد، ارزيابي نهضت توابين به رهبري سليمان بن صرد است. گرچه نهضت توابين از پيامدهاي مهم اجتماعي قيام عاشورا به حساب مي‌آيد (قيامي كه روح مبارزه و ظلم‌ستيزي و غيرت ديني را در جامعه خفته اسلامي بيدار كرد و آتش اعتراضات ضد اموي را شعله‌ورتر ساخت و زمينه را براي قيام‌هاي بعدي فراهم آورد)، اما عبرت‌ها و نكات تلخ فراواني را نيز به همراه داشت كه برخي از ابعاد شخصيت سليمان را براي ما آشكارتر مي‌سازد. با توجه به سخنان سران توابين مي‌توان گفت كه نهضت توابين يك واكنش روحي و رواني برخاسته از احساسي مقدس بود، اما اين نهضت، به علت عدم بصيرت لازم و عدم كارايي نظامي رهبران آن، دستاوردي نداشت.

عدم پذيرش جنگ با قاتلان امام حسين? در كوفه به دليل ملاحظات قومي و قبيله‌اي، برخورد احساساتي و تفكر سطحي و عدم برنامه‌ريزي صحيح براي قيام و مهم‌تر از آن، دفاع مخالفان اهل‌بيت از شيوه و روش قيام سليمان و ترجيح او بر مختار (دفاع و تشويق آل‌زبير نسبت به خروج سليمان از كوفه و جنگ با شاميان) و همچنين عدم حمايت صريح يا ضمني امام سجاد? از اين قيام، از مهم‌ترين كاستي‌هاي اين نهضت شيعي است. بنابراين نمي‌توان حركت توابين را حركتي كاملاً موفق و مورد تأييد ارزيابي كرد. بي‌ترديد اگر سليمان و نزديكان او با بينش و بصيرت بالا و برنامه و سازمان‌دهي بهتر عمل مي‌كردند سرنوشت شيعيان به گونه‌اي ديگر رقم مي‌خورد.

به نظر مي‌رسد كه اگر قضاوت مختار بن ابي‌عبيده ثقفي را درباره سليمان بن صرد بپذيريم به پاسخ بسياري از پرسش‌ها و ابهام‌ها درباره سليمان دست خواهيم يافت. مختار كه در آستانه قيام توابين به كوفه آمده بود و شاهد شكل‌گيري و آغاز نهضت توابين بود شيعيان را از شركت در سپاه سليمان بر حذر داشت و درباره سليمان اين گونه اظهار نظر كرد كه «لا علم له بالحروب و السياسه؛ سليمان فاقد دانش و بصيرت سياسي و نظامي است». مورخان نوشته‌اند تبليغات مختار عليه سليمان موجب جدا شدن بخش عظيمي از شيعيان از سپاه سليمان شد. ديدگاه مختار بن ابي‌عبيده درباره سليمان كه در جريان قيام توابين معنا و مفهوم يافت، بيان‌گر اين حقيقت تلخ درباره سليمان و هم‌رديفان اوست كه خواص كوفه به‌‌رغم ايمان و اعتقادشان به امامت و سابقه درخشان برخي ايشان در دفاع از ولايت؛ از بصيرت سياسي، شجاعت، زمان شناسي، اقتدار و ثبات در تصميم و عمل بي‌بهره بودند و همين امر باعث شد تا درباره حضور به موقع خود در كربلا دچار ترديد و اشتباه شوند، همچنان‌كه موجب شد براي جبران آن اشتباه نيز ناموفق باشند.

نتيجه

درباره علت عدم حضور سليمان بن صرد در حادثه عاشورا چند احتمال مطرح است:

نخست، آنكه سليمان و ساير بزرگان شيعه از آغاز شكل‌گيري نهضت امام حسين? و ورود مسلم بن عقيل به كوفه، در زندان عبيدالله بن زياد گرفتار بودند. اين احتمال گرچه معقول به نظر مي‌رسد و سليمان و يارانش را از هر گناهي تبرئه مي‌كند، اما در هيچ يك از منابع اصيل تاريخي بر آن تأييدي نمي‌توان يافت.

دوم، آنكه با توجه به تدابير شديد امنيتي از سوي عبيدالله موانعي براي رسيدن شيعيان به كوفه پديد آمده بود و سليمان و يارانش نتوانستند خود را به امام برسانند. اين احتمال نيز با رسيدن به موقع شيعياني، مثل حبيب بن مظاهر به كربلا منتفي است و حضور حبيب در كربلا دليل محكمي است بر امكان حضور شيعيان در كربلا.

سوم، عدم پيش‌بيني شهادت امام حسين? و احتمال عدم جنگ و درگيري ميان امام و سپاه يزيد احتمال ديگري است كه برخي مطرح كرده‌اند كه اين خود عذري بدتر از گناه است، زيرا مجموع شرايط حاكم بر كوفه و سخت‌گيري‌هاي شديد امويان و شهادت مسلم و هاني و قيس و عبدالله بن يقطر و ديگران و تجهيز سپاه چند هزار نفري براي رويارويي با امام حسين? هر صاحب بصيرتي را به وقوع حادثه‌اي بزرگ و خونين آگاه مي‌ساخت و بنابراين بيداري و تحرك بيشتري را از خواص شيعه كوفه طلب مي‌كرد.

به هر حال، با توجه به اعتراف صريح سران توابين به اشتباه خود در ياري نكردن امام و اظهار پشيماني از ضعف عملكرد خود در جريان كربلا و دچارشدن به عذاب وجدان شديد در تنها گذاشتن امام كه جز با كشته شدنشان از آن رهايي نمي‌يافتند و همچنين سابقه عهد‌شكني آنها با امامان قبل، مي‌توان به اين نتيجه رسيد كه سليمان و يارانش كه خواص شيعه كوفه به شمار مي‌آمدند، در ياري رساندن به امام كوتاهي كردند و امام خويش را تنها گذاشتند. نهضت توابين به‌رغم دستاوردهاي اندك خود بيشتر به حركتي احساسي و عاطفي شبيه بود تا حركت اصلاحي اثرگذار اجتماعي.

منابع

ـ ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، دار احياء الكتب العربيه، 1378ق.

ـ ابن اثير، ابي الحسن علي بن ابي الكرم، اسد الغابه في معرفة الصحابة، تهران، اسماعيليان، بي‌تا.

ـ ابن اثيرجزري، محمد، النهاية في غريب الحديث و الاثر، تحقيق طاهر احمد زاوي و محمود محمد طناحي، قم، اسماعيليان، 1364، چ چهارم.

ـ ابن اعثم كوفي، محمد بن علي، الفتوح، تحقيق علي شيري، بيروت، دار الكتب العلميه، 1406ق.

ـ ابن حجر عسقلاني، احمد بن علي بن حجر، الاصابه في تمييز الصحابه، عادل احمد عبدالموجود، بيروت، دارالكتب العلميه، 1415ق.

ـ ابن حجر عسقلاني، احمد بن علي بن حجر، فتح الباري في شرح صحيح البخاري، بيروت، دار المعرفه للطباعه و النشر، بي‌تا، چ دوم.

ـ ابن حنبل، احمد، مسند احمد، بيروت، دار صادر، بي‌تا.

ـ ابن سعد، محمد بن سعد، الطبقات الكبري، بيروت، دار صادر، بي‌تا.

ـ ابن سعد، محمد بن سعد، ترجمة الحسين و مقتله، تحقيق عبدالعزيز طباطبايي، بي‌جا، بي‌نا، 1407ق.

ـ ابن شهرآشوب، محمد بن علي، مناقب آل ابي طالب، تحقيق گروهي از اساتيد نجف اشرف، نجف، مطبعة الحيدريه، 1376ق.

ـ ابن عبد البر، يوسف بن عبدالله، الاستيعاب في معرفة الاصحاب، تحقيق علي محمد معوض و عادل احمد عبد الموجود، بيروت، دار الكتب العلمية، 1415ق.

ـ ابن عساكر، ابي القاسم علي بن الحسن، ترجمة الامام الحسين?، تحقيق محمدباقر محمودي، بيروت، مؤسسه محمودي للطباعة و النشر، بي‌تا.

ـ ابن مسكويه رازي، احمد بن محمد، تجارب الامم، تحقيق ابوالقاسم امامي، تهران، انتشارات سروش، 1407ق.

ـ ابن منظور، جمال‌الدين محمد بن كرم، لسان العرب، قم، نشر ادب الحوزه، 1405ق.

ـ ابن‌كثير دمشقي، ابي الفداء اسماعيل، البدايه و النهايه، تحقيق علي شيري، بيروت، دار احياء التراث العربي، 1408ق.

ـ ابي‌مخنف، لوط بن يحيي بن سعيد، مقتل الحسين?، تحقيق ميرزا حسن غفاري، قم، مكتبة العامة للسيد شهاب الدين مرعشي النجفي، 1398ق.

ـ اردبيلي، محمد بن علي، جامع الرواة، قم، مكتبة المحمدي، بي‌تا.

ـ اسكافي، ابي جعفر محمد بن عبدالله، المعيار و الموازنه، تحقيق محمد باقر محمودي، بيروت، 1402.

ـ بلاذري، احمد بن يحيي بن جابر، انساب الاشراف، تحقيق محمدباقر محمودي، بيروت، موسسة الاعلمي، 1394ق.

ـ خويي، سيدابو القاسم، معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة، قم، مدينة العلم، 1403ق.

ـ دينوري، ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبه، الامامة و السياسة، تحقيق علي شيري، قم، انتشارات شريف رضي، 1413ق.

ـ دينوري، ابي‌حنيفه احمد بن داود، الاخبار الطوال، تحقيق عبدالمنعم عامر، قم، دار احياء الكتب العربيه، 1960م.

ـ ذهبي، شمس‌الدين محمد، تاريخ الاسلام و وفيات المشاهير و الاعلام، تحقيق عمر عبدالسلام تدمري، بيروت، دارالكتب العربي، 1410 ـ 1418ق.

ـ سيوطي، جلال‌الدين عبد الرحمن بن ابي بكر، الدر المنثور في التفسير بالماثور، بيروت، دار المعرفه، 1365ق.

ـ صنعاني، ابي‌بكر عبدالرزاق، المصنف، تحقيق حبيب‌الرحمن الاعظمي، بي‌جا، المجلس العلمي، بي‌تا.

ـ طبراني، سليمان بن احمد بن ايوب، المعجم الكبير، تحقيق حمدي عبدالمجيد سلفي، قاهره، مكتبة ابن تيميه، بي‌تا.

ـ طبري، محمد بن جرير، تاريخ الامم و الملوك، تحقيق گروهي از علما، بيروت، مؤسسة الاعلمي، بي‌تا.

ـ طوسي، محمدبن حسن، اختيار معرفه الرجال، تحقيق سيد مهدي رجايي، قم، مؤسسه آل البيت?، 1404ق.

ـ عسكري، مرتضي، معالم المدرستين، تهران، مؤسسة البعثه، 1415ق.

ـ قرشي، باقر شريف، حياة الامام الحسين بن علي دراسة و تحليل، نجف، الادب، 1395 ق.

ـ مظفر، محمدرضا، تاريخ شيعه، ترجمه محمدباقر حجتي، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، 1378.

ـ مفيد، محمد بن محمد بن نعمان عكبري، الارشاد في معرفة حجج الله علي العباد، تحقيق مؤسسة آل‌البيت? لتحقيق التراث، قم، دارالمفيد.

ـ منقري، نصر بن مزاحم، وقعة صفين، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، قم، موسسة العربية الحديثه للطبع و النشر و التوزيع، 1382ق، چ دوم.

ـ مولايي، محمد سرور، قيام سيد الشهداء به روايت طبري و انشاي بلعمي، تهران، پژوهشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي، بي‌تا.

ـ يعقوبي، احمد بن ابي يعقوب بن جعفر بن وهب ابن واضح، تاريخ اليعقوبي، قم، مؤسسه و نشر فرهنگ اهل‌بيت?، بي‌تا.